

## انتخابات، ابزار فریب توده‌ها و کسب مشروعیت نظام

انتخابات به عنوان ابزاری جهت تعیین رهبر یا رهبران برای اداره‌ی جامعه از دیرباز مورد استفاده‌ی انسان قرار گرفته است. در ابتداء، این انتخاب رستم و علن در دائره‌ی تنگی متشکل از قدرت‌مداران درون طبقه‌ی حاکم صورت می‌گرفت. این قدرت‌مداران زمانی ریش‌سفیدان قبیله بوده‌اند که رهبر قبیله را انتخاب می‌کردند؛ زمانی برده‌داران بوده‌اند که قیصر را بر اوج می‌نشانند و زمانی دیگر هم زمین‌داران یا فئودال‌ها بوده‌اند که شاه را منصوب می‌کردند و همواره نیز روحانیون و یا رهبران مذهبی در این انتخاب نقش داشته‌اند. گرچه با پیدایش طبقات، امر رهبری در خاندان‌های معینی موروثی می‌گردد، ولی در واقع باز هم این قدرت‌مداران اقتصادی بودند که تعیین می‌کردند رهبری جامعه در کدام خاندان به ارث برسد.

امروزه بر اساس اصولی چون حق رأی همه‌گانی، انتخاب برای مدتی محدود و یک‌سانی شرایط انتخاب‌کننده‌گان، تمام افراد جامعه از یک سن معین می‌توانند مستقلانه در انتخاب رهبران سیاسی جامعه شرکت کنند. با این حال هنوز هم برای همین "تمام افراد جامعه" مشخص نگردیده است که اگر چه آنان به ظاهر و با دادن رأی، به تعیین رهبران می‌پردازند، ولی در واقع هنوز هم این قدرت‌مداران جامعه یعنی صاحبان سرمایه هستند که رهبران سیاسی جامعه را جهت دفاع از منافع طبقاتی خود نصب می‌کنند و یا در اشکالی پیچیده‌تر، تمام این افرادی که توسط آراء مردم انتخاب می‌شوند، دارای پست‌های تشریفاتی هستند و جامعه توسط افرادی در پشت درهای بسته اداره می‌گردد. افرادی که فقط همان قدرت‌مداران آنها را می‌شناسند و به دور از چشم توده‌های مردم توسط قدرت‌مداران نصب و عزل می‌گردند.

انتخابات به مفهوم امروزی‌اش یعنی انتخاب نماینده‌گان و یا رهبران بر اساس حق رأی همه‌گانی، انتخاب برای مدتی محدود و یک‌سانی شرایط انتخاب‌کننده‌گان، پس از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ و حاکمیت طبقه‌ی نوخاسته‌ی سرمایه‌دار شکل می‌گیرد. بدین ترتیب که با تقسیم دولت به سه قوای مجزای از هم دیگر - مقننه، قضائیه و مجریه - تعدادی به نمایندگی از سوی مردم برای قوه‌ی مقننه و فردی نیز به عنوان رئیس جمهور و یا نخست‌وزیر برای رأس قوه‌ی مجریه انتخاب می‌شوند.

اما این حق رأی همه‌گانی تا سال ۱۸۹۳ که کشور نیوزیلند حق رأی زنان را به رسمیت شناخت، همواره با محدودیت‌هایی همراه بوده است و همه‌ی افراد جامعه دارای این حق نبوده‌اند. این محدودیت‌ها زمانی شامل مدت زمان اقامت در یک محل معین، زمانی داشتن مقدار معینی دارائی و زمانی هم عامل جنسیت بوده، که زنان جامعه از داشتن حق رأی محروم بوده‌اند.

با از میان رفتن رسمی این گونه محدودیت‌ها، هنوز مسئله‌ی شرکت تمام افراد یک جامعه در انتخابات حل نمی‌گردد. در اکثر جوامع عقب‌نگه‌داشته‌شده که اکثریت جمعیت در روستاهای دورافتاده به سر می‌برند، مردم روستانشین به خاطر نبود وسائل ارتباطی یا از انجام چنین انتخاباتی مطلع نمی‌شوند و یا در صورت مطلع شدن هم، امکان شرکت در انتخابات را ندارند.

در حال حاضر در کشورهای متروپل تمام این محدودیت‌ها رسمن و عملن از میان رفته است و این به دلیل سیستم اداری پیچیده‌ای است که در این گونه جوامع ایجاد کرده‌اند. در این کشورها تمام تصمیمات خُرد و کلان توسط کارشناسان اقتصادی سرمایه‌های انحصاری و در اتاق‌های در بسته‌ای اتخاذ می‌گردد که هیچ شهروند عادی جامعه از آن‌ها اطلاعی ندارد و تمام پست‌هایی که بر اساس حق رأی همه‌گانی این شهروندان عادی انتخاب می‌گردند پست‌های تشریفاتی و نهایتن اجرائی هستند.

زمانی که مجلس فرانسه در ۲۰ دسامبر ۱۸۵۱، با مراجعه به آراء عمومی، کودتای ۲ دسامبر لوئی بناپارت را تأیید می‌کند، تمامی اصالت و تقدس حق رأی همه‌گانی توسط همان آفریننده‌گان‌اش لگدمال و پایمال می‌گردد. حق رأی عمومی گوئی فقط از آن‌رو لحظه‌ای بیشتر دوام آورد که وصیت‌نامه‌اش را با دست خود در برابر همه‌ی جهان تنظیم کند (مارکس، هجدهم برومر).

انگلس با نهایت صراحت حق انتخابات همه‌گانی را آلت سیادت بورژوازی می‌نامد (لنین، دولت و انقلاب). بدین ترتیب، حق رأی همه‌گانی که در قرن ۱۸ توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار مطرح می‌گردد، هنوز به واقعیت نپیوسته، در قرن ۱۹ به افسانه‌ای مبدل می‌گردد که دیگر هیچ‌گاه به واقعیت نپیوندد و همواره خیمه‌شب‌بازی انتخابات، به عنوان ابزاری جهت مشروعیت بخشیدن به رژیم‌های سرمایه‌داری، مورد سوءاستفاده‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار می‌گیرد.

اما در این میان موضوع مهم‌تری که درخور توجه است، برخورد طبقه‌ی کارگر و مهم‌تر از آن برخورد نماینده‌گان این طبقه یعنی کمونیست‌ها با این حیل‌ه‌ی رذیلانه‌ی سرمایه‌داران است.

برای نخستین بار سوسیال دموکرات‌های فرانسه در سال ۱۸۴۸ در انتخابات مجلس مؤسسان یا مجلس ملی شرکت می‌کنند و بیش از ۲۰۰ کرسی از ۷۵۰ کرسی مجلس ملی را در اختیار می‌گیرند. در این زمان هنوز طبقه‌ی کارگر فرانسه به دلیل شرکت در انقلاب سال ۱۷۸۹ دارای قدرت اجتماعی است و طبقه‌ی سرمایه‌دار نیز هنوز به آن درجه از قدرت اجتماعی و سیاسی دست نیافته است که بتواند کاملن بر جامعه مسلط گردد و به همین خاطر هنوز طبقه‌ی کارگر و نماینده‌گان سیاسی‌اش می‌توانند از ابزارهای انتخابات و پارلمان جهت پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی بهره‌گیری کنند، ولی قانون‌مندی مبارزه‌ی طبقاتی در کمتر از دو ماه این حقیقت را در مقابل تاریخ و طبقه‌ی کارگر نمایان ساخت که ابزارهای انتخابات و پارلمان مَهر طبقاتی بورژوائی خورده‌اند؛ زیرا که این ابزارها فقط در جریان سرنگونی فتودالیسم و حاکمیت سرمایه‌داری مفید واقع شده‌اند و توسل طبقه‌ی کارگر به این گونه ابزارهای بورژوائی فقط می‌تواند منجر به این شود که "بلانکی و طرفداران‌اش، یعنی کمونیست‌های انقلابی یا رؤسای حقیقی حزب پرولتاریائی، برای تمامی دوره‌ای که مورد نظر ماست از صحنه‌ی عمومی دور شوند." (مارکس، ۱۸ برومر)

دومین تجربه‌ی مهم تاریخی به سوسیال‌دمکرات‌های روسیه مربوط می‌شود. سال ۱۹۰۵ سوسیال‌دمکرات‌های روسیه (بلشویک‌ها) با درس‌گیری از آموزش‌های مارکس مبنی بر نفی مبارزات پارلمانتاریستی، شرکت در انتخابات مجلس رژیم تزار که به "دومای بولیگین" شهرت یافت را تحریم می‌کنند. ولی بلشویک‌ها سال بعد به این نتیجه می‌رسند که اگر چه توسل به پارلمان بورژوائی و مبارزه‌ی پارلمانتاریستی ره به جایی نمی‌برد، ولی با شرکت در انتخابات و انجام مبارزات انتخاباتی می‌توان چهره‌ی

طبقه‌ی سرمایه‌دار و رژیم حامی آن را بهتر به توده‌ها نشان داد و همین فعالیت‌ها، به انسجام مبارزاتی توده‌ها و به خصوص تشکل و اتحاد مبارزاتی طبقه‌ی کارگر یاری می‌رساند.

اما پس از پایان عصر رقابت آزاد و آغاز عصر امپریالیسم و تکوین و تکامل سیستم امپریالیستی، دیگر شرکت در انتخابات، این کارکرد خود را نیز از دست می‌دهد.

در جوامع متروپل، کارگران و زحمت‌کشان دارای آن‌چنان تشکیلاتی نیستند که بتوانند از انتخابات و مبارزات انتخاباتی به عنوان ابزاری جهت پیش‌برد مبارزات طبقاتی استفاده کنند.

در جوامع پیرامونی نیز به دلیل حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی و لزوم قطعی مبارزه‌ی مخفی، شرکت در انتخابات فقط منجر به این می‌گردد که عناصر انقلابی مورد شناسائی رژیم و پلیس سیاسی‌اش قرار گیرند.

ضمنین در هر دو مورد از جوامع فوق، شرکت در انتخابات حاصلی جز مشروعیت بخشیدن به نظام استثماری حاکم و تحکیم و استمرار آن ندارد.

در ایران برای اولین بار در سال ۱۹۰۶ انتخابات برگزار می‌گردد. در این سال طبقه‌ی نوخواسته‌ی سرمایه‌داری ملی با همراهی کارگران و زحمت‌کشان شهرو و روستا توانست فئودالیسم حاکم را به ایجاد مجلس شورای ملی و برگزاری انتخاباتی برای تعیین نماینده‌گان آن مجبور سازد. از آن جایی که این انتخابات صرفن جهت تعیین نماینده‌گان طبقات و اقشار معینی برای نماینده‌گی مجلس شورای ملی صورت گرفت، یک انتخابات همه‌گانی نبود. در این انتخابات وکلای مجلس شورای ملی از میان نماینده‌گان شاهزاده‌گان قاجار، روحانیون، تجار، فئودال‌ها و پیشه‌وران انتخاب گردیدند. پس از تصویب حق رأی زنان در سال ۱۹۶۲ آخرین محدودیت برای شرکت در انتخابات از میان برداشته می‌شود و انتخابات همه‌گانی در ایران رایج می‌گردد.

پس از کودتای رضاخان و حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی در ایران، انتخابات مجلس و پس از آن انتخابات ریاست جمهوری هیچ‌گاه انتخاباتی سالم و دمکراتیک نبوده و همواره جهت کسب مشروعیت، مورد سوءاستفاده‌ی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم برای تداوم حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی قرار گرفته است.

چه در زمان حاکمیت رژیم شاه و چه در زمان حاکمیت جمهوری اسلامی بخشی از اپوزیسیون و متأسفانه بخشی از نیروهای مدعی حمایت از طبقه‌ی کارگر نیز همواره مدافع مبارزات پارلمانتاریستی بوده‌اند و در هر دوره‌ی انتخابات مجلس و سپس انتخابات ریاست جمهوری، با معرفی کاندیداهائی در انتخابات شرکت کرده‌اند. یکی از ادعاهای مهم اینان این است که با شرکت در انتخابات، می‌توان تضادهای درون هیئت حاکمه را در راستای منافع توده‌ها حدت و شدت بخشید!؟

ولی توده‌های کارگر و زحمت‌کش جامعه به زودی و به تجربه دریافتند که شرکت در انتخابات مجلس، هیچ مشکلی از مشکلات روزافزون‌شان را پاسخ نمی‌دهد و به همین دلیل دیگر هیچ‌گاه به میل خود به پای صندوق‌های رأی گیری نرفتند، بلکه همواره آنان را با ترندها و تهدیدهای مختلف به این کار واداشته‌اند.

همان گونه که انتخابات به عنوان ابزاری سیاسی از اروپا وارد ایران می‌گردد، پدیده‌ی تقلب در انتخابات نیز به همین موازات وارد ایران می‌شود. تبلیغات انتخاباتی غلط، تهدید رأی‌دهندگان، دادن رشوه برای خرید رأی، گزارش ناصحیح از تعداد آراء، گنجاندن صندوق‌های رأی جعلی، منتشر کردن شایعات دروغ در مورد رقبای انتخاباتی، از جمله تقلباتی است که در اکثر برنامه‌های انتخاباتی صورت می‌گیرد. شاید بتوان آغاز تقلب در انتخابات در ایران را، تقلب طرفداران رضاخان در انتخابات مجلس پنجم دانست که با استفاده از نیروهای ارتش توانستند اکثریت قابل‌توجهی از میان آراء عساکر برای احزاب تجدد و سوسیالیست به دست آورند. (یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی)

در حال حاضر نیروهای طرفدار پارلمان‌تاریسم برای جلوگیری از اعمال تقلب در انتخابات، خواهان انتخابات آزاد و سالم گردیده‌اند و برای تضمین سلامت انتخابات، خواستار نظارت شورای امنیت سازمان ملل شده‌اند. غافل از این که از یک سو، اساس نظارت بر انتخابات یک کشور از وظائف این نهاد بین‌المللی نیست و از سوی دیگر هنگامی که انتخابات فقط توسط طبقه‌ی حاکم صورت می‌گیرد و توده‌های کارگر و زحمت‌کش هیچ‌گونه نظارتی بر انتخابات ندارند اعمال شیوه‌های تقلب از اجزای ذاتی تمامی این گونه انتخابات است.

از آن جایی که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی جهت فریب هرچه بیش‌تر توده‌ها، اپوزیسیون سازی کرده و برای خویش جناح اصلاح‌طلب ساخته است، این نیروهای طرفدار شیوه‌ی پارلمان‌تاریستی نیز بر آن شده‌اند که با حمایت از این جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب، اعتدالی را در دیکتاتوری حاکم به وجود آورند و به خیال خود با شرکت در انتخابات و تقویت این جناح، جناح به اصطلاح اقتدارگرا را تضعیف نمایند. اما به نظر می‌رسد که برای این نیروهای اپورتونیست بسیار مشکل است که دریابند که در شرایط حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی هرگونه اصلاحی و به‌خصوص اصلاحات سیاسی که دربرگیرنده‌ی منافی برای توده‌ها و نیروهای سیاسی باشد، منجر به سست شدن پایه‌های این دیکتاتوری عریان خواهد شد و خطر فروپاشی کلیت نظام را به همراه خواهد داشت و این امری است که رژیم و اربابان آن به خوبی از آن آگاهند و بدان تن نخواهند داد.

بنابراین با توجه به ماهیت سیستم امپریالیستی و استفاده‌ی نامشروعی که از انتخابات به عمل می‌آورد، نظام شورائی و انتخاب نماینده‌گان شوراها جهت اداره‌ی جامعه، دمکراتیک‌ترین شکل انتخابات است و تا زمانی که حاکمیت شوراها برقرار نگردیده است، شرکت در انتخابات، مشروعیت بخشیدن به رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است و قطعاً باید مورد تحریم قرار گیرد.

سرمقاله‌ی نشریه‌ی پیام سياهگل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۱۶، اردیبهشت ۱۳۹۲